

www.csr.tamolat

پارادوکس های کشور ما

م. سریع القلم

در حوزه مدیریتی، چند عامل در پیشرفت و تعالی یک کشور بسیار تعیین کننده است: خارجی، از هرگونه جمله بندی کلی پرهیز کرده و صرفاً به روش های اجرایی این جهت گیری ها فکر کرده و عمل کنند؛

۱- جهت گیری و مبانی فکری هدایت کننده یک کشور، تبدیل به یک سیستم فکری میان دست اندرکاران کلیدی آن کشور شود؛

۲- مجموعه کسانی که در دستگاه های مختلف در امر تصمیم گیری، قانون گذاری و

قضایی دخالت دارند نسبت به جهت گیری داخلی و قطب نمای سیاست خارجی اجماع نظر داشته باشند؛

۳- دست اندرکاران و مجریان یک کشور نسبت به این جهت گیری های داخلی و

به نظر می رسد که در چهار اصل فوق، بعضی پارادوکس های کشور ما قابل شناخت و بررسی باشند. نویسنده علاقمند

است که به این موضوع همانند یک شیمیدان توجه کند؛ آن گوی که موضوع مورد فهم

خود را به زیر میکروسکوپ برده و آنچه را که از پشت ذره بین مشاهده می‌کند به روی کاغذ بیاورد. علاوه بر این، ماهیت این بحث متدولوژیک است. به عبارت دیگر، متدولوژی‌ای که نخبگان سیاسی یک کشور برای اداره یک کشور به وجود می‌آورند از نظر اهمیت، هم ردیف چارچوب فلسفی خود حکومت است.

در متون توسعه می‌گوییم که کشوری توسعه پیدا می‌کند که در آن ماهیت نزاع نخبگان سیاسی از مباحث فلسفی به مباحث سیاست‌گذاری منتقل شده باشد. همان‌طور که در این فرمول بندی ملاحظه می‌شود به اصل نزاع و اختلاف حالت طبیعی داده شده است؛ موضوع اصلی این است که ماهیت نزاع بر سر چیست؟ به اندازه‌ای که پیشرفت یک کشور فراتر و مستقل‌تر از منافع جناح‌ها مطرح باشد، نخبگان سیاسی سریع‌تر از نزاع‌های فلسفی به اختلافات در سیاست‌گذاری منتقل می‌شوند. یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای تاریخ معاصر، سیستمی کردن موضوع مملکت‌داری است. هر چند افراد در مملکت‌داری نقش دارند ولی افراد عمدتاً در یک چارچوب فلسفی، ایفای نقش می‌کنند. افراد براساس ماهیت و منطق چارچوب فلسفی، تحولات روز را مطالعه کرده و کشتی (یا کشور خود را) به پیش می‌برند.

کشور نه فقط در شرایط کنونی بلکه در تاریخ نوین خود به یک چارچوب فلسفی مورد اجماع گروه‌های مدعی قدرت و نفوذ دست نیافته است. تازمانی که این چارچوب فلسفی را خودمان نتوانیم بنا کنیم، نخواهیم توانست در مسیر پیشرفت عمومی و تعالی و سعادت حرکت کنیم. اینک وقت قابل توجهی از رجال سیاسی کشور ما صرف اقناع فلسفی یکدیگر می‌شود. هر چند ممکن است عده‌ای براساس قالب‌های تحلیلی چپ، نهایتاً نزاع را در رابطه با توزیع قدرت و ثروت تحلیل کنند، اما به نظر می‌رسد که به‌طور خوشبینانه‌ای می‌توانیم بخش اعظمی از مشکل را در چند لایه بودن باورهای فرهنگی و فلسفی در جامعه بدانیم که نهایتاً خود را در عرصه سیاست و حکومت به وضوح متبلور می‌سازند.

پارادوکس‌های فلسفی ما چیست؟ نمی‌خواهیم در مورد ماهیت ارزشی این پارادوکس‌ها قضاوت کنیم و خوب و بد و غلط و درست و کارآمد و ناکارآمدی آنها را مورد بررسی قرار دهیم. بلکه صرفاً کار یک شیمیدان را انجام می‌دهیم. در آزمایشگاه علم سیاست هستیم و پوزیتیویستی به

موضوع نگاه می‌کنیم. آنچه که هست را ثابت می‌کنیم و به عنوان واقعیت مورد شناسایی قرار می‌دهیم. پارادوکس‌هایی در جامعه ما وجود دارند که هم تحلیل‌گران سیاسی و چه عواملان قدرت باید آنها را جدی تلقی کنند و با شناسایی آنها، واقعیت‌ها را تحلیل کرده و بازیگر سیاسی باشند. در واقع این نوع نگرش متدولوژیک می‌تواند معیارهای مهمی را در مرکز تحقیقات استراتژیک برای حل و فصل مسائل کلان کشور الگوسازی کند.

مهم‌ترین پارادوکس موجود در کشور ما، نگاه‌های بسیار متضاد به محیط بین‌المللی است. یک طرز تفکر، جهان موجود را مجموعه‌ای از زور و ستم و فساد و سلطه می‌داند و معتقد است که برای تعالی کشور باید از این مجموعه فاصله گرفت. حفظ طهارت دینی و انجام وظایف و تکالیف شرعی ایجاب می‌کند که از این مجموعه فاصله گرفته شود و نظام تصمیم‌گیری کشور در معرض سلطه خارجی و تغییرات نامناسب فرهنگی قرار نگیرد. برخلاف کسانی که معتقدند این عده بد می‌فهمند و یا اشتباه می‌کنند، این نویسنده معتقد است که می‌توان با رجوع به متون دینی، به چنین تلقی و استنتاج رسید که باید مرزی میان دنیای کفر

و دنیای مؤمنین وجود داشته باشد. در مقابل، طرز تفکر دیگری وجود دارد که وجود ویژگی‌های فوق‌رانی نمی‌کند بلکه نوعی تعامل و بهره‌گیری و چانه زنی به نفع کشور را تجویز می‌کند. در تفکر اول، عدالت مبناست و در تفکر دوم عدالت صرفاً در سطح داخل کشور معنا پیدا می‌کند. در تفکر اول، با فاصله گرفتن از جهان، اصالت حفظ می‌شود و در تفکر دوم، با تعامل با جهان، بعضی امتیازات مادی، تکنولوژیک و فرهنگی به دست می‌آید و بخشی از اصالت تحقق پیدا می‌کند. تفکر اسلامی به واسطه داشتن ماهیت سیاسی، در حوزه قدرت است و چون جامع الاطراف است در همه امور نیز دیدگاه دارد و خود را صاحب سیستم می‌داند. مشکل از اینجا آغاز می‌شود که تحقق قدرت و نظام اسلامی محتاج ابزار ملموسی است که نزد ما نیست. به همین دلیل، طرز تفکر اول، تکنولوژی غرب را نفی نمی‌کند بلکه نظام فلسفی آن را قبول ندارد. جهان غرب نیز می‌گوید: نظام فلسفی و مادی من یک سیستم یکپارچه است و جمهوری اسلامی ایران نمی‌تواند بخشی از آن را گزینش کند و با بخش دیگر آن مبارزه نماید. سؤال مهم این است که: آیا جمهوری اسلامی ایران می‌تواند بدون کارآمدی که

اساساً یک تجربه و کالای غربی است که بیش از دو قرن سابقه دارد و همچنان به پیش می‌رود، مبانی فلسفی فکری خود را بنا کند؟ در پارادوکس تقابل-تعامل باجهان، موضوع کلیدی در توان تفکیک و گزینش ماست. مسائلی مانند عدم حمایت ما از روند به اصطلاح صلح خاورمیانه، برنامه هسته‌ای و حقوق بشر، مشتقات سیاست‌گذاری تضاد اصلی ترفوق می‌باشند. قدرت، تبعیت می‌طلبد و این اصل در سیاست داخلی و سیاست بین‌الملل صدق می‌کند. غرب خود را صاحب قدرت و قاعده‌ساز منحصر به فرد جهانی می‌داند و در فرآیند تسری محصولات و مشتقات قدرت خود، از همه تبعیت می‌خواهد. با توجه به استغنائی معنوی که اسلام به افراد می‌دهد، بازتاب سیاسی این استغنائی معنوی، مقابله با این درخواست تبعیت و زورمداری از جانب غرب است. جریان اسلام خواهی در کلیت دنیای اسلام دارای این رفتار مشترک سیاسی در برابر غرب است.

پایگاه اجتماعی و تخصصی طرز تفکر دوم چیست؟ کسانی که تعامل با غرب را توجیه می‌کنند، به توسعه اقتصادی، سرمایه‌گذاری در صنعت نفت، بسط پایه‌های علمی دانشگاه‌ها، توسعه شهری، رفاه عمومی و

افزایش ثروت می‌اندیشند و این نوع طرز تفکر در دستگاه‌هایی یافت می‌شود که به نحوی مسئولیت کارآمدی و پرستیژی دارند. برای آنهایی که تقابل با غرب را تجویز می‌کنند، حفظ اصالت مقدم بر توسعه است و فلسفه بر تکنولوژی اولویت دارد. این نوع طرز تفکر که به حفظ حریم اسلامی بودن تعلق فکری دارد با پایه‌هایی مانند عزت و درون‌نگری بنا شده است. اگر بخواهیم از اندیشه سیاسی مدد بگیریم مرزبندی تئوریک میان دو طرز تفکر در پارادوکس یاد شده، مرزبندی میان تفکر فلسفی - سیاسی اسلامی و تفکر ملی - کارآمدی کشور است. این پارادوکس از زمان تشکیل نظام جمهوری اسلامی و تدوین قانون اساسی آن آغاز شده است. بسیاری از منازعات سیاسی، جناح‌بندی‌ها و درگیری‌های افراد کوچک‌تر، انعکاسی از این پارادوکس فلسفی در پایه‌های بنیانی است. آخرین مشتق فرعی این پارادوکس در بخشی است که در یک سال اخیر در کشور به راه افتاده است: آیا حمایت از موضوع فلسطین در چارچوب منافع ملی ایران هست یا خیر؟ در پاسخ می‌توان گفت آری هست اگر ما حلقه اول هویتی خودمان را اسلامی تعریف کنیم. و خیر، نیست اگر ما صرفاً به فکر پیشرفت

اقتصادی ایران باشیم زیرا پیشرفت اقتصادی ایران نیازمند تعامل با جهان است و تعامل با جهان سازگاری سیاسی می خواهد. آری هست؛ زیرا چگونه یک مسلمان می تواند به وضع مسلمان دیگری بی تفاوت باشد و خیر، نیست زیرا توجه به مسائل مردم ایران نسبت به مسائل مردم فلسطین اولویت دارد. جالب توجه این که برای هردو تلقی می توان از متون دینی استنباط کرد. به همین دلیل در طیف موضوعات مطروحه در حکومت اسلامی و مدیریت یک جامعه اسلامی، نوع اولویت بندی که رجال و مسئولین می کنند بسیار کلیدی خواهد بود.

ب- مامی خواهیم خصوصی سازی اقتصادی کنیم که نیاز به کار و تعامل و هماهنگی و سازگاری با محیط بیرونی دارد و در عین حال می خواهیم سیاست خارجی انقلابی و ایدئولوژیک داشته باشیم و نظم موجود جهان را زیر سؤال ببریم؛

ج- ما هم می خواهیم بامخالفین و اپوزیسیون حکومت ها ارتباط داشته باشیم و هم با خود حکومت ها. تماس با مخالفین، وجوه عدالت خواهی و آزادگی و ضد سلطه بودن ما را تأمین می کند و تماس با حکومت ها به گسترش روابط عادی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی منجر می شود؛

پارادوکس تقابل - تعامل با جهان، سیاستگذاری های مختلفی را به دنبال دارد و در مسایل سیاست خارجی، اقتصادی، فرهنگی، آموزشی، هنری و حتی موضوع اعزام دانشجویان به خارج از کشور عواقب دارد. از این پارادوکس مادر، پارادوکس های دیگری به دست می آید. در زیر به بعضی از این پارادوکس ها توجه می کنیم:

الف- ما می خواهیم یک حکومت عادی باشیم و به طور طبیعی با جهان مراوده داشته باشیم و در عین حال می خواهیم مبارزه کنیم، اعتراض کنیم و در بیرون از مرزهای خود به دنبال عدالت باشیم؛

ه- ما می خواهیم عضو گات و سازمان تجارت جهانی شویم که قاعده سازان روابط اقتصادی جهانی هستند و تحت الشعاع منافع غرب و به خصوص هفت کشور صنعتی

هستند و در عین حال می‌خواهیم با همان هفت کشور صنعتی به خصوص اعضای اصلی آن مبارزه فلسفی و سیاسی داشته باشیم.

پارادوکس‌ها فراوان‌اند و اینها صرفاً نمونه‌هایی هستند. اگر از جامعه‌شناسی

سیاسی، مدد تئوریک بگیریم این پارادوکس‌ها انعکاس لایه‌های فرهنگی ما ایرانیان هستند.

همه واقعیت بوده و نه نیروهای داخلی و نه نیروهای خارجی توان ایجاد تغییر و تحول

بنیادی در جابجایی آنها را ندارند. تاریخ معاصر ما هم انعکاسی از سینوس این

لایه‌بندی‌های اجتماعی و فرهنگی است که در عرصه سیاست ظهور و تبلور داشته

است. این که ما، چه در قلم و چه در بیان، اجبار مصلحتی داریم که کلی‌گویی کنیم و

مبهم باشیم به این خاطر است که می‌خواهیم ردپایی از همه وجوه پارادوکس‌ها را در

رفتارها و شخصیت فکری خود داشته باشیم. در اوایل انقلاب، مرحوم دکتر بهشتی

در یک سخنرانی مطرح کردند که ما سرمایه‌داران با تقوا می‌خواهیم. عده‌ای

اعتراض کردند که مگر می‌شود هم صاحب سرمایه بود و هم تقوا داشت. سخن رسا و

پیچیده شهید بهشتی از منظر مملکت‌داری با تلقی رایج که حتماً شخص با تقوا از مال

دنیای چیزی ندارد در نوعی پارادوکس قرار می‌گرفت. حتی در شرایط فعلی، نمی‌توان هر دو را با هم داشت. ما از یک طرف می‌خواهیم جامعه مدنی داشته باشیم و از طرفی دیگر دولت روز به روز بزرگ‌تر می‌شود.

اگر میان دو بخش این متن، ارتباطی برقرار کنیم می‌توانیم به جوهر بحث

پی‌بیریم. جهت‌گیری در یک کشور تابع یک سیستم است که اجزای فکری و

فلسفی و اجرایی آن از نوعی انسجام درونی برخوردار باشند. عملکرد بیرونی یک کشور

نمی‌تواند در نظام بین‌المللی به شدت به هم پیوسته با عملکرد داخلی آن در تضاد

باشد. ما نیازمندیم برای تحقق ابعاد مادی و معنوی نظام سیاسی خود به نوعی هارمونی

و همگونی میان پارادوکس‌های خود دست یابیم. این کار فقط توسط خود ما ایرانی‌ها

می‌تواند تحقق پذیرد زیرا که عناصر پیچیده نظری و کاربردی پارادوکس‌ها را خود

می‌شناسیم و بر سابقه تاریخی و فلسفی آن اشراف داریم. این پارادوکس‌ها صرفاً

پارادوکس‌های جمهوری اسلامی ایران نیستند، بلکه پارادوکس‌های حکومت در

ایران هستند. حکومت شاه با نفی دین و برخورد با روحانیت با یکی از اصول ثابت

حکومت در ایران مقابله کرد و با وابسته کردن حکومت و رواج فرهنگ غرب با بخشی از واقعیت‌های فرهنگی و سیاسی و اجتماعی ایران خود را روبرو ساخت که این تقابل نهایتاً با پایه‌های اجتماعی به انقلاب اسلامی منجر شد.

حل و فصل پارادوکس‌های فلسفی و سپس کاربردی در ایران محتاج کار پیچیده فکری، فهم دقیقِ واقعیات کشور و محیط بین‌المللی و انسان‌های بسیار تنومند‌تئوریک است که چند نبشه باشند: هم اعتقاد به دین داشته باشند، هم به فکر شوکت و قدرت ایران باشند و هم پیچیدگی‌های عظیم نظام بین‌المللی را درک کنند. آنچه که به لحاظ روشی و متدولوژیک مسلم است ما نمی‌توانیم همه چیز را با هم داشته باشیم. حل و فصل پارادوکس‌ها یعنی حل و فصل نزاع‌های فلسفی در کشور. اگر ما بخواهیم نزاع‌های طبیعی در امر سیاست‌گذاری داشته باشیم لازم است کِش و قوس‌های فلسفی را به حداقل برسانیم. مردم و فرهنگ ایران قابلیت سکولار شدن را ندارند. مردم ایران ضمن این که از پایه‌های قوی اخلاق و فرهنگ دینی برخوردارند، تعلقاتی نیز به فرهنگ باستانی خود دارند و در عین حال از فهم جهان، جهان‌مداری و یادگیری از

دیگران و محصولات زندگی خوب لذت می‌برند. چالش بزرگ این است که چگونه می‌توان تمامی این وجوه را به یک قالب فلسفی مورد اجماع که کار آمدی از آن منتج شود، تبدیل کرد. به نظر می‌رسد که به واسطه فرهنگ دینی و حتی ملی، ایرانیان نمی‌توانند در هماهنگی و سازگاری کامل (همانند ترکیه، پاکستان یا عربستان) با غرب باشند. مسلمان بودن ایرانیان نوعی اعتماد به نفس برای تقابل با زیاده‌طلبی‌های غرب در اختیار آنها می‌گذارد. در عین حال، ایرانیان از صنعت و علم و تکنولوژی و متاع غرب لذت می‌برند. عمده پروازهای خارجی کشور به سمت چین، روسیه و آفریقا نیستند بلکه متأسفانه یا خوشبختانه، تراکم هوایی روبرو غرب است. حتی فرزندان افراد متدین، تحصیل در غرب را نسبت به تحصیل در شرق ترجیح می‌دهند. این مثال‌ها در تأیید یا تکذیب یک خط‌مشی نیست بلکه واقعیت‌هایی هستند که در نظام اجتماعی ما وجود دارند. سؤال مهم‌تئوریک و فلسفی ما ایرانیان این است که بر اساس واقعیات فرهنگی و باورهای عمیق بومی-اسلامی، کدام فاصله معقول از جهان را می‌توان اتخاذ کرد که در عین حال به نفع کشور باشد و ما ضمن حفظ هویت و عزت بتوانیم کشور را در

مسیر قدرت و شوکت سوق دهیم. یعنی تشکل‌های مردمی، یعنی احزاب، یعنی افکار عمومی و یعنی منافع مردم. میان تشکل‌های مردمی، جامعه مدنی، احزاب، افکار عمومی و منافع مردم از یک طرف و تشنج‌های روزمره سیاسی و خیابانی از طرف دیگر باید تفکیک قایل شد. مملکت دارای و به نفع مردم کارکردن یک امر تخصصی است و با صنعت هیجان‌سازی تفاوت می‌کند؛

(۵) کلیه مسئولین کشور را متوجه سرنوشت و آینده‌ای مشترک نماییم و به هنر عظیم اجماع‌سازی میان رجال و جریان‌های سیاسی کشور مجهز شویم؛

(۶) اجازه دخالت و ایفای نقش به خارجی‌ها در فرآیند حل و فصل پارادوکس‌های کشور ندهیم؛

(۷) میان اهداف خارجی و داخلی نظام سیاسی کشور، هماهنگی و انسجام درونی ایجاد کنیم؛

(۸) مهم‌ترین محصول پارادوکس‌شناسی، ایجاد ثبات فکری و رویه‌ای در کشور است که به فرآیند مثبت مشروعیت‌یابی در ماتریس جامعه - دولت انجامیده و امر مملکت‌داری را از حلقه کنترل جامعه به مدیریت جامعه سوق خواهد داد.

با توجه به آنچه گذشت در حل و فصل پارادوکس‌های کشور، مراتب زیر را توصیه می‌کنیم:

(۱) پارادوکس‌شناسی کنیم. علمای دین و اندیشمندان ایران‌شناس و جهان‌شناس باید به این امر مهم بپردازند. از کسانی که تولید فکر می‌کنند بخواهیم از سیستم و کشور تبعیت کنند و نه از جریان‌های سیاسی؛

(۲) پارادوکس‌شناسی را غیرسیاسی کنیم تا آن‌که کارشیمیدان را در آزمایشگاه شناخت و به طور عالمانه انجام داده باشیم؛

(۳) به دنبال تبیین یک استراتژی حداکثرگرا نباشیم و نخواهیم که تمامی اصول و مبانی و خواسته‌ها و اهداف در یک زمان و در دوره‌ما تحقق پیدا کنند. تدریجی و تاریخی فکر کنیم. برای تحقق اصول و اهداف خود، ترتیب و زمان قایل باشیم. هیچ هدفی در میان اهداف قانون اساسی ما، غیرمنطقی نیست؛ همه انسانی و منطقی هستند. مسئله برنامه، استراتژی و به خصوص ترتیب استراتژی‌ها برای تحقق آنهاست؛

(۴) فهم و شناخت و حل و فصل نهایی پارادوکس‌ها را از خیابان‌ها جمع‌آوری کنیم. مفهوم مردم‌درعلوم سیاسی و جامعه‌شناسی